

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب *میراث درباری بقیع (تطبیح علای ۱۴۰۰)*

مؤلف

مترجم

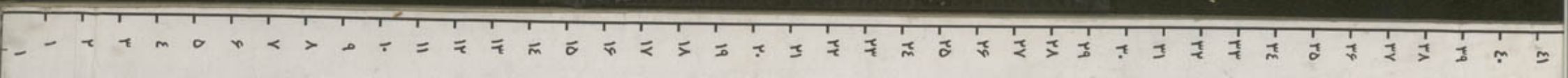
شماره قفسه ۱۷۴۷۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۶۳





۱  
۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳



Handwritten text in Persian script, mostly illegible due to fading. The text appears to be a formal document or report, possibly related to the Islamic Consultative Assembly mentioned in the stamp.



علماء اسلام چه میفرمایند در تلقیح برای دفع مرض طاعون آیا جایز است یا نه حکم از ابیان فرماینده که اختلاف واقع است

الجواب سئل الهدایة عن المصنف المصنف

این سؤال در سنه ۱۳۴۳ هجری بر من عرض داشته چون سؤال عربی بود جواب هم به عربی داده شد اکنون ترجمه آن سؤال و ترجمه جوابش بنامی ابرار می نمایم صورت سؤال

علماء اسلام نفی الایمان چه میفرمایند در حکم تلقیح از طاعون چون نفوس بجز به معلوم شد آیا تلقیح پیش از حصول مرض و عرضا بدن بر الم جایز است یا نه مع آنکه تلقیح نوع اذیتی دارد و جلب مرض از ترس و وقوع در مرض که برتر و مخوف تر از باب حفظ صحت است یا نه و آیا حفظ صحت شرعا مطلوب است یا ممنوع و آیا ایسوم طیب شرط است شریعت اسلام اثبات عدو میکند یا نه و آیا اسلام بگر طیب شرط است یا نه و آیا شخصی از طهارت دوا واجب است و یا نضرانیت طیب نجس دوا ضافی نیست و چونکه اعتقاد قطعی است که قضا و تعییند برای چه حق تعالی ما را امر فرموده بقوله ادعونی استجب لکم و در مثل وقتن شرما قضیت چه فرق است میان دوا و دعاء در رد قضا افتونا فتواک فی کرم مؤید باشد بدلائل صحیح شرعی و عقلیه انما یکم الله فی الدارین خیرا الجواب اللهم هدایة للصواب بسم الله الرحمن الرحیم ستایش مرضی سبب الاسباب و صلوات و سلام بر سیدنا محمد طیب دلها و بر آل و اصحاب و بر هر کس پیروی طریقت

ایشان

ایشان نمود بحق و صواب اما بعد میگویم سزاوار است پیش از کلام بر مطلب بیان معرفت طب و حکم و کیفیت آن پس میگویم تعریف طب آن علمی است که دانسته میشود بان احوال بدن انسان صحت و مرض و حال میان دو حالت را تا آنکه مواظبت نماید شخصی صحت موجوده را بخواهد و او را و هر چه از ضروریات بدن انسان مخلوق از عناصر مختلفه که مترکب از اجزای مختلفه مؤلفه است بتقدم بل مزاجی و نگه داری آن از هر چه منحرف کند و زایل نماید او را و این همان اصل اول است در طب که بر هر عاقل مطلوب و سزاوار است که اعتناء کامل با آن داشته باشد و خود را متذرع بزره جمیع نماید و وقایع بیاسبانی تقاة اغذیه و ادویه کند تا آنکه جسدش بحال صحت و خالص او را ایجاد نموده باقی بماند تا بتواند طاعت ضرای افریده کار را موجب امراد نماید

نوع دوم از طب آن معالجه است در رد صحتی که بسبب اسباب ظاهر یا باطنه زائل شده بجزئی که موافقت و ملائمت داشته باشد در معالجه تا آنکه صحت آن کماکان رجوع و عودت نماید تا توانا شود باداء و احویات پروردگارش و استفاده ها طلبیده بصحت و توانائی بر قیام با فعال خیریت و طاعت که موجب زیادتى حسنات و مشوبات بشود و اعمال قربات شود

نوع سوم از طب آن معالجه حالتی است میان صحت و مرضی که صاحبش را نفع و نازقه منافع بجزئی که موافقت آن داشته از قدرت و دوا صحتش بحال اصلی عودت نماید

این حالات سه گونه از عارضات آدمی است در مدت حیاتش  
و مقصود از آن سه چیز حفظ صحت است و پرهیز از مؤذیات  
و استفرغ اخلاط و مظاهر فاسده است  
و ازین فهمیده میشود که هر چیزی محافظت صحت کند و حامی آن باشد  
از طب است اگر چه مرض موجود نباشد یعنی در جسد اثر نداشته باشد  
و اما حکم طبابت آن علمیست عظیم که نفع آن بزرگ و اصل  
آن در سطح طبابت و مأمور به است قرآن عظیم و سنت محکم  
و اجماع امت بصحت آن گواهی داده اند اما گواهی قرآن آیه کلا  
واشربوا ولا تسرفوا یعنی بفرط طعام و تخم و حرص زیاد خوردن و  
اشناییدن علی بن الحسین میگوید خداوند تبارک و تعالی جمیع انواع طب  
در نصف آیه جمع فرموده فقال کلاوا و اشربوا ولا تسرفوا  
و اقا در سنت قدس رسول الله صلی الله علیه و سلم العلم علمان علم الابدان  
و علم الادیان و العلم علمان علم الدین و علم للدنیا فالعلم الذی للدین  
فهو الفقه و العلم الذی للدنیا فهو الطب و سائر الصنائع و باز  
فرموده است صلی الله علیه و سلم و وصف هستند که مردم از آنها بی  
مستغنی نیستند جلیبنا از برای ابدان شان و علماء از برای ادیان  
و که لک فرموده است در حدیث صحیح وارد شده که رسول الله صلی الله  
علیه و سلم تداوی نمود و امر بتداوی فرمود و همیشه اصحاب  
رسول الله صلی الله علیه و سلم و تابعین تداوی می نمودند و امر بان  
میکردند و امام شافعی رضی الله عنه بد طولانی در علم طبابت داشت  
اگر نه امام مذهب بود بطبابت شهرت می یافت

و در حدیث

و در حدیث موقفا وارد است که رسول الله صلی الله علیه و سلم دو مرد از  
بینی آنها را طلبید فرمود که چه یک از شما طببت دانای ترید مردی از حاضرین  
گفت ای در طب فائده و خبری هست حضرت فرمود الذی انزل  
الداء انزل الدواء  
پس سزاوار است که شخصی در معالجه جلیب حاذق در طب بصیرت بجای آورد  
و در قافله آن احتیاط ثابته بید قدس رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود  
ایکما اطب یعنی چه یک از شما دانای ترید بطبابت و قدس رسول الله علیه و سلم  
ان الله لم ينزل داء الا وله دواء  
بدان ای مسلمانان که این قول رسول اکرم صلی الله علیه و سلم سبب تحریک  
بیمت و نشاط و رغبت مسلمانان میشود در یاد گرفتن علم طب  
و حصول آن در مدارس طبیته / امام شافعی رحمه الله علیه فرمود  
بعد از تعلم حرام و حلال هیچ علم شریف تر از علم طب نیست علم  
و همیشه افسوس میخورد بر ترضیع مسلمانان علم طبابت را  
و باز میفرمود مسلمانان ثلث علم ضایع و متروک ساختند  
و به یهود و نصاری و کذاشتند و هم میفرمود اهل کتاب  
بر ما غالبین و علم طب از جنگال ما رودند  
امام احمد حنبل روایت کرده که مردی اعرابی سؤال از رسول  
صلی الله علیه و سلم نمود گفت تداوی قال نعم عباد الله تداوی

فان الله لم يضع داء الا ووضع له شفاء عليه من علمه وجهله من جهله  
 وسيفرود در حديث ديگر است که سؤال کرده شد از رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 چه مي فرمايد در رقيتها که بآن استرقا ميکنيم و دوائی که بآن تلاوي ميکنيم  
 و پير هيز و احتفاظ که بآن اتقا ميکنيم ايا چيزي از قدر خداوند جل شانته  
 رد ميکند فرمود ان اسباب که بآن دفاع ميکنند هم از قدر خداوند است  
 رواه الترمذي و سؤال کرده شد از رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ايا دوا چيزي که فائده مي بخشد فرمود سبحان الله انا ضاؤونه سبحان الله  
 و تبارک و تعالی در دي در زمين نازل کرده الا که مرآن سفاقي گرافيا  
 فرموده و قال اسامه شهيد عن الاعراب يسألون النبي صلى الله عليه  
 وسلم اعلينا حرج في كذا اعلينا حرج في كذا فقال عباد الله وضع  
 الله الحرج الامن اقترض من عرض اخيه شيئا فقالوا يا رسول  
 الله هل علينا من جناح ان نتداوى قال تداووا و عباد الله فان الله  
 لم يضع داء الا وضع معه شفاء الا اللهم قالوا يا رسول الله ما  
 خير ما اعطى العبد قال حسن الخلق ذكره ابن ماجه

از او امر و احكام اين احاديث فهميده شده که تداوي مأمور به  
 و مطلوب است فقط له صلى الله عليه وسلم تداووا يا عباد الله  
 امر است و امر ان حضرت براي وجود است يعني ظاهر حديث  
 از جهت امر تداوي واجب است لکن عدم اهل علم اجماع کرده اند  
 که تداوي واجب نيست که بترکش گناه وارد آيد بلکه حکمش

استنباب

استنباب و سنت است اللهم مكرناك والي امر حكم بتداوي كذا ان  
 وقت واجب مي شود چرا که امثال حكم والي امر در مثل اين مسأله  
 واجب است و ايضا دوا هم دو نوع است يک نوعش که محافظت صحت  
 کند و نوع ديگر صحت رفته پس مر آورد پس صحت هيبتي است  
 پس صحت است بدني که با وجودش همه افعال سليم است پس عافيت افضل  
 نعمتي است که خداوند تبارک و تعالی بجهت مر بيده کرامت و اجعل  
 فرموده چرا که آدمي نمي تواند از روي حال بحسن تصرف و طاعت  
 خدايي قيام نمايد مگر بوجود صحت و هيج نعمتي مثل صحت  
 نيست پس بايد بنده شکر آن نعمت و کفران آن نکند  
 و قد عليه الصلاة والسلام نعمتان مغبون فيهما اكثر من ايام  
 الصحة و الفراح رواه البخاري معنى حديث دو نعمت است که زياده  
 زده اند در آن دو نعمت بسياري از مردم که قدر آنها را نمي شناسند  
 و نعمت از دست ميدهند و در معايله آنها از نفس فریب بخورند  
 آن دو نعمت کرامت است الصحة و الفراح صحت بدن از مرض  
 و خلل وقت از شواغل و مشوشتات قدر اين دو نعمت را نمي شناسند  
 و کاري نميکنند و فرصت را غنيمت نمي شمارند آنوقت که بيمار  
 شوند و بيشتر وقت و مزاحمت اعيار کرفنار آينده  
 قدر آنها را بدانند چنانکه گفته اند المنفعة اذا فقدت عرفت

نوع از صحت

وقال عليه الصلاة والسلام ان لله عباد ايفتن بهم عن القتل والسم  
 فيحبسهم في عاقبة وبتوقاهم في عاقبة ويعطيهم منازل الشهداء  
 از اين احاديث معلوم شد كه حفظ صحت مقدم است بر استرجاع  
 وقاعده كلي است كه در مفاصل مقدم است بر جلب مصالح و رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم خود را مرادى کرده و امر بان هم فرموده  
 كه امت مراد او كند و بنقل و معقول محسوس است كه عز و نزل  
 در همه چيز از مايعات و جامدات و جواهر و اعراض منافع و  
 اسراى محسوسه اخريه است كه انكار آن ممكن نيست و بسيار است  
 كه يا بده ميشود در بسيارى از درختها خواصى كه دفع سميات  
 مى نمايد كه اگر كسى آنرا بطريق معلوم پس عارفانى بخورد و ماري  
 آنرا بگزد فوري ماري ميبرد و همچو اسبي بان نرسد و بار ابد  
 شده كه آن شخص سرما در دمان ميگذارد و مرگه ماري ميبرد  
 و يا شخص ماري كزيره پيش مى آورند و مكان لد غمى ميگردد  
 و نهراز جميع جسم مله و جذب مى نمايد و شخص مله و غ بازه  
 الله به و خوب ميشود و اين امرى مشاهده و محسوس است  
 چنانچه مي بينيم كه دواء مذكور دافع سميات و كزيرين ماري است  
 كه لكه دواء تليقح دافع سمية طاعون است و شرعاً و عقلاً  
 هم مانعى نيست كه بعضى از اهل تليقح هم طاعون در ايشان  
 اثر كند

كتاب  
 طب  
 جلد اول

اثر كند گاه است كه يك نازره سوراخ كند و متدريه در مقلد  
 خورد و كشته شود كه ناله بعضى جهال ميگويند اگر كسى تليقح كند  
 نميبرد اين سوال جلي جهالت است جوابي ندارد اگر چه ميتوان باخ  
 داد هر كى زره پوسيد در جند و ياد در عصاره و خندق متحصن شد  
 و ياندر كرك آب و زرد و راهله سفر كرده نمي ميبرد از اسباب عاقلان  
 و تحقيق در حديث ثابت شده كه خدي عزوجل در هر چيز خاص  
 خاصيت و سرى موضوع فرموده است پس هر كى منكر شود كه ماري  
 و هر كى گمان برد كه فائده در طبابت نيست رذيل و واضع و شارع است  
 و تليقح صاحب شرع نموده اتفاقاً بقول آن نبايد كرد  
 مقصود از طب چنانچه كه كشته كويدن در سبب براي دفع  
 عزر و جلب منفعت است چنانكه در تحصيل سبب براي دفع  
 گرما و وقايت از سرما و كسب رزق ميگويند  
 پس چون دانسته شد كه تداوي جويان سبب ندهد براي  
 بقاء صحت موجودا و يا باز گردانيدن صحت زائل شده و انكه  
 در شرع نزيهت حكم آن استجاب است پس تليقح از طاعون  
 يا از جرمي هر گاه بقول طبيب حاذق يا بتجربه چه بظن  
 چه بعلم كه مفيد است و نافع است آن هم از جمله طب مأمور است  
 چنانچه حرام نيست بلكه مستحب و مطلوب شرع است



چرا که آن دوائی است شرعی بدون شک و شبهه و حافظ است  
مرصحت نه باز آورنده آن واجب نیست مگر آنکه والی امر حکم  
بفعل آن نماید آنوقت واجب میشود چرا که امتثال امر حکم در مثل  
این احکام واجب میشود چنانچه از پیش گذشته

و جواب حکم سائل حفظ الله تعالى آیا جائز است استعمال تسلیح  
قبل از صورت مرض در شخص و عرض نمودن به نام بر مرض الح  
گفتم نعم جائز است آن چرا که صورت مرض با سبب است  
و جائز است دفع آن با سبب و خلافتی در جوار آن نیست  
چرا که آن از باب حفظ صحت است و آن شرعا مطلوب است  
چنانکه جلب آن پس از زوالش مطلوب است

و منافعی نیست که در فعل تسلیح اندک است اذیت و ایلام  
بانه برای خوف ضرر مو هو می نماید عارضی شود که آنرا دفع  
کنند و ایلام جسم در شرع جایز نیست

گفتم ایضا مشله یعنی جایز نبود اذیت بر جسم داخل کردن  
مطلقا نیست و ایلام جسم عارضی است هرگاه عرضی معتبری  
نباشد اما اینما عرضی معتبر موجود است و آن ترس و وقوع است  
در مرضی سخت تر و مخوف تر

و حال آنکه علماء جایز دانسته اند ارتکاب منہی نزد ترس  
و دفع

و وقوع در نه بد و کتف تر مثل استفراغی که مشهور است نزد حکماء  
آن استعمال و استقبال حصول مرضی مثل استعمال مسهلات و ضد  
و حجامه و قطع بعضی عروق و بالای آن داغ کردن نزد اخبار طبیب  
حاذق محمود در ردی اگر استعمال اشیاء مذکوره نمود

و همچنان جایز است بریدن بعضی اعضاء بلفظی طبیب حاذق  
که اگر در جسم آن سرایت میکند از آن عضو در دناک اگر بریده  
و در استعمال هر یکی از این اشیاء مذکوره درد و اذیت و ایلام  
که خیلی از درد و اذیت تسلیح سخت تر است و این اسباب مذکوره  
معمول میشود و هیچ مرضی موجود نیست و احادیث بسیاری  
درین خصوص از رسول الله صلی الله علیه و سلم وارد شده از آن جمله  
حدیث جابر قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم الی ابی بن کعب  
طیبا فقطع منه عرقا ثم کواه رواه مسلم و غیر این حدیث بسیار  
که حاجتی با یراد و ذکر آن نیست

از این احادیث و مباحث مذکوره معلوم شد که حفظ صحت شرعا  
مطلوب و مأموور است و حال آنکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم  
صلی الله علیه و سلم بکینه ماده رعایت حفظ صحت خود میفرمودند  
از آن جمله اشامیدن غسل و تغلیر غذا و اجتناب از تند و استعمال  
طیب و روغن در سرجه مبارک مالیدن و سر مریخ برین کرده و  
و ماده استفراغی بمقاربت زوجات فرمودن فانما هذا الله

وافضلہ (وقول ساگر حفظہ اللہ تعالیٰ) ابا شریح اسلافہ اثبات  
 عدوی میکند یا نفی صیفا پیدا آنرا (میکوئیم) آنکه عدوی سرایت  
 مرض است از شخصی بدیکری هنگام مخالطت سببی است عادی  
 از اسبابی که خداوند جل و علا مخلوق و ایجاد مرض در شخصی صحیح را  
 نزد مخالطت با مریضی و گاه است که ایجاد نمیکند مرض را در صحیح  
 هنگام اختلاط یعنی صحت باقی ماند و مرض در آن سرایت نمیکند  
 و سرایت مرض از مریضی در صحیح امری مشاهده محسوس است  
 از کار نمیکند آنرا مگر کسی که محسوسات را انکار کند  
 و بسیار مشاهده کرده و دیده ایم چونکه مخالطت کرد مریضی  
 صحیح را خدای تعالی صحیح را هم مریضی میکند بسبب اختلاط و مشاهده  
 و آنها هم بقضا و قدر است که خداوند مقدر کرده که صحیح با مریضی را  
 مخالطت کند و بان سبب مریض شود و خداوند خالق و آفریننده  
 هر چیزی است گاه است که مرض بدون عدوی ایجاد میفرماید  
 و گاه است که سبب مشاهده و دیدن و سبب مخالطت بیشتر  
 و در ثبوت عدوی احادیثی چند از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 وارد شده از آن جمله قوله صلی اللہ علیہ وسلم لا یورث المریض علی الصحیح  
 المصحح یعنی داخل کرده نمیشود بیمار را بر صحیح این حدیث است  
 صحیح از ابان عباس روایت است که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرموده  
 لا تدعیوا

لا تدعیوا النظر الی المیز و میانی رواه البیهقی و هم فرموده صلی اللہ علیہ وسلم  
 فرقی المیزوم كما تقر من الاسد رواه البخاری و از ابن عمر روایت است  
 که در مندر و بین تقیض شخصی مجزوم بود پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 پیام بان نمود مراجعت کن که ما با تو بیعت کردیم و درین احادیث  
 عدوی اثبات نموده  
 و جذام از انتشار مبره سوداست در بدن و هم که مزاج اعضا فاسد  
 میکند و شکل آن تغییر میدهد و میبورد که میخورد و اعضا ساقط  
 ریزیده میکند و آن نزد اطبا سرایت میکند و عدوی آن محسوس است  
 و موردی هم میشود و بنا کید منی از آرامه نظر و نگاه بان نموده اند  
 و حال آنکه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کسی بس مجزوم فرستاد که  
 بیاید تا بان بیعت کند بعد پیش از آمدن او را رد کرد و نگذاشت  
 که پیشش بیاید و ریشه یکی از اسباب عدوی است و هم را تقییر  
 خداوند است و اما حدیث لا عدوی الخ با آنکه صحیح است پس منی در آن  
 تأثیر طبیعت است که مرض بذات خود بیماری را کفنه یا یعنی نسبت  
 فقل و تأثیر طبیعت مرض دادن است بعلمت آنکه جا علیه  
 عقیده داشته اند که مرض بطبع خود مؤثر است در سرایت آن از  
 شخصی شخص دیگر و آنکه بطبع و ذات خود مرض سرایت میدهد  
 بدیکری و فاعل تأثیر خود مرض است نه بفعل موجب خالق همانند  
 و ازین جهت نفی عدوی کرده است بلکه خالق مرض و مانع سبب

مرض اول و مرض ثانی بسبب سرائت خداوند فاعل مختار مطلق است  
 نه مبنوی که اهل جاها علیه السلام می برند و عقیده دارند  
 و سرائت مرض از مریض در جمیع سببی است عادی که ایجاد میکند حق  
 نزد اختلاط مریض با صیغ را و منکر اسباب بطریق حجتی ندارد بلکه در  
 اثبات اسباب اثبات قدرت و مرجع اسباب عمدتاً بفاعل اول است  
 چرا که اگر سببی مستند بر سببی پیش از خود بودی که غایت نداشت  
 تسلسل در اسباب لازم می آمد روزی یکیزی از رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم سؤال کرد که در خانه و منزلی سکونت نمودیم  
 در چینی که عدد خود مان بسیار و مال مان هم بسیار بود  
 پس کم شده عدد و نابود شد مال مان فرمود که بگذارید آن مسکن را  
 زخمی را بحالتی مذموم رواه مالک در مسند و این حدیث موافق است  
 مرقول رسول الله صلی الله علیه و سلم ان كان الشوم فهو في ثلاثة  
 في الفرس وفي الدار وفي المرأة وان اثبات است مرفوعی خفی  
 از اسباب که مطلع نمیشود بر آن بیشتر مردم و دانسته نمیشود مگر  
 بعد وقوع مستبش و از آن است چیزی که فهمیده نشود مگر  
 پس از واقع شدن مسبب آن و این اسباب خفیه است و قدله صلی الله  
 علیه و سلم ان كان الشوم في ثیبي فهو في ثلاثة تحقیق است مرفوع  
 شوم در آن سه چیز و این تخصیص منافی نیست که شوم در غیر

این سه چیز

این سه چیز نباشند کقولہ صلی الله علیه و سلم ان كان في شيء تدون  
 به شفاء ففي شربة صحیح او شربة غسل او لذة بنار و لا احب الي  
 ذکرة البخاری پس معلوم از جمیع این احادیث و مباحث آنکه  
 تعاطی اسباب منافی قدرت و توکل نیست بلکه کوشیدن در  
 تعاطی اسباب از جمله قدرت و صاحبش متوکل بر خداوند است  
 (مکمل) چون از روی تأمل نظر نمودی و بدقت فکر  
 کردی بضرورت حسن ادراک میکنی و میدانی که چیزها  
 همه علوی و سفلی چون آن و جماد و نبات و مایعات و  
 جواهرات می بینی که تا اثراتی دارد از منفعت و مضرت  
 که صادر میشود از این اجسام و اجرام و افعال خود آن نیست  
 که بذات خود فاعل باشد و اگر چه بواسطه قوی و طبایعی  
 که خدای تعالی در آن رامود و مع فرموده که تا اثراتش محسوس  
 میشود پس فعل و عمل از خدای حی عالم قادری است که هیچ چیز  
 در کون واقع نمیشود مگر بمیشت و قدرت آن و کونی که حق  
 سبحانه و تعالی حی فاعل مختار و مرید است چیزی است که جمیع  
 پیغمبران و کتب و شرائع بر آن اتفاق دارند و دلالت داد بر آن  
 عقل و فطرت و کراهی داد بر آن موجودات ناطق و صامت  
 و جماد و حیوانات علوی و سفلی آن پس آنکه منکر شد فعل



که علقش بان محیط است و آماده کرد اسباب فعل و اراده شد  
 از بنزه مکررا پس احداث میکند در بنزه روای که او را بجزکت  
 می آورد و اختیار و اراده و دانست آنکه افعال از بنزه صادر  
 میشود بر قدری که پیش معلوم است پس واقع و صادر میشود  
 بقدری که بنزه اختراع کرد کجاستی و اراده و خلاص  
 پس اختیار بنزه و وصف آن با قدر و قدرت مخلوق خداوند  
 میشود و مقدورش مضاف بسوی وی است از مشیت و علم  
 و قضا و فریدن از حیثی که آن نیت چیزی است که خداوند  
 با فریدن و مخلوق کردنی منور شده و آن قدرت است و اگر  
 اراده و قضا و قدرش نداشته بنزه قادر بفعل و استعمال  
 آن نمیگردد و چون فردا اسباب و قوتش مهیا و آماده  
 فرموده پس بنزه فاعل مختار است مطالب و مأمور و منزه چنان  
 و فعل آن بقدر خدای صادر میشود  
 و شاید اشتباه و التباس بر منکرته اوی از این حدیث داخل شده  
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود الفارح الطاعون کالفارح  
 من الزحف و این حدیث را در دلیل دعوی خود گردانیدند  
 عجب تر است که با تشبیه است آنچه در صحیحین وارد  
 شده که رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الطاعون رجس  
 از سبل علی بنی اسرائیل و علی من کان قبلكم فاذا سمعتم  
 به بارض فلا تقعدوا علیه و اذا وقع بارض و انتم بها  
 فلا تنزعوا

و این حدیث را در صحیحین وارد کرده اند

فلا تنزعوا فراراضه اگر مقصود از نبات در بلاد طاعون  
 تلف و هلاک شدن بود تا آنکه ادراک شهادت شود  
 نه آنکه نبات و جسد در بلاد طاعون محض حکمت و رحمت بقرا  
 و مستضعفین بود باید که این کس که در شده است و طوفان واقع  
 شده و یا کسان که از هر طرف حریق رو بسوزانیدن خانه ها  
 شان نهاد و یا شخصی که از کوه و یا جای بلندی بی فریب است  
 شده و یا شخص مبطلون بر بیخ بگردشند که اسباب صحت و سلامتی  
 طلب کنند و بهر نوع که بتوانند خود را از مملکت نبات دینه  
 به لیل منکر تلفیح چرا که بگانش همه فرار از نبات است  
 و رضا بقضا نبودن و اجتناب در خلد صحرای حرام باشد  
 چرا که حریق و متردی و مبطلون همه شهادت میباشند  
 مع آنکه بر همه واجب است که در نبات خود جهد و کوشش نماید  
 و که لک نبی وارد در حدیثی که قدوم بر بلاد طاعون حرام کرده  
 هم رفیق کنار و فرار از شهادت است برای چه شارع طلب  
 شهادت بر آن حرام کرده و او را امر بر جوع فرموده که در خل  
 شهر و مکانی که طاعون در آن واقع شده شود بلکه طلب کند  
 سلامتی خود و نجات روحش از هلاک و تلف چنانچه امیر  
 المؤمنین عمر رضی الله عنه کرده هنگامی رفته بود که حرام  
 و مساعدت مجاهدان در شام نماید یا و گفته شد

که مرض طاعون درین شهر مرایت کرده فوری امر بمرجعت نمود  
 فقال ابو عبیده بن الجراح افراد من قدر الله فقال عمر و غیرک قال  
 یا ابا عبیده نعم نعم من قدر الله الى قدر الله الى اخر الحدیث  
 پس چگونه بهتر بنی اتمت بعد از صاحبش از شهادت کناره مخصوص  
 مرجعت نمود میم آنکه بقصد جهاد فی سبیل الله متوجه شده بود  
 و حال آنکه افضل شهید معرکه است و حال آنکه  
 علماء گفته اند مر شیخ متهور جایز نیست که خود را در قلب کفار  
 بیندازد بقصد آنکه کشته و شهید شود بدون حصول تکلیف  
 در دشمن بلکه حمله میکند اگر میداند یا ظنی بر او آنکه تکلیف  
 و شکی در صف کفار می آورد چرا که مقصود از حکمت جهاد  
 اعلاء کلمه توحید و عزت مسلمانان و بسیاری انصار و اعوان  
 اسلام است و ذلیل کردن کافران است این سبب تحریمی و تائید  
 بر جهاد است و فرار از زحف از کبیر دانسته اند نه آنکه  
 مسلمانان عیب کش شوند پس فرق نظر کن و حکمت بزرگان  
 و اما سبب تحریم فرار از طاعون چون در شهر  
 واقع شد و حال آنکه او در ایام حاضر است در نزد  
 هر کس که فرار حرام است با آنکه در عهد اهدی صفی علیه  
 نسبت بلکه نزد بعضی آنکه مکروه است حرام نیست  
 حکمت تحریم فرار ظاهر است علت آن است که وی مرضی نیست  
 و بسیار تلفیات بر عت و واقع میشود و هلاکت و بسیاری  
 مردگان

مرد و عطش زیادت بخلاف سایر امراض میشود  
 اگر فرار مباح بود اغنیاء و اهل استطاعت و ثروت و قدرت  
 فرار میکنند و ضعفا و فقراء و عیال و وارامل و ایتام  
 استطاعت فرار ندارند بلکه در شهر در حالت ضیاع و تلف  
 باقی میمانند کسی نبود که گرسنه ایشانرا طعام دهد یا مریض  
 ایشان را مداوا کند یا شیخ جانیز و دفن موتای ایشان نماید  
 یا قیام بکنیز حاجتی از حاجات ایشان کند پس محض این حکمت عظیم  
 و رحمت ظاهره شارع منع از فرار فرموده  
 ای بنده هر چه خدا ای طالب طریق سعادت و مهدی بفکری صافی  
 و قلبی خالی از هوا و هوس در این حکم بالغه نظری کن که حق  
 عاقلان از منطقیان و فیلسوفان بحیرت و دهشت انداخته  
 و محاسن تربعت مقبول و منکر کلمه مؤمن و منکر شده  
 مانع از تدوی کی پی بکنیز اینها ستر لطف برده و از کجا معنی  
 الصیحة دانسته که فرقی از حابل و نابل ندانسته  
 تو موی بینی من پیشی موی تو ابرو من اشارت های ابرو

با چنانکه در مثل عربی گفته  
 شکوننا له طرب العرق فحرم فینا لحوم البقر  
 و کنا کن قال من قبلنا ارمها الشری و تربی القم  
 این مثال معترضی است که میگوید هر کس تبلیغ نمی میرد

سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله انا باذن بقال  
 لها ابني وهو ريفنا وموتنا وهو بيته او قال ويا رسول الله  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعها عندك فان من القوف  
 السلف ودرين حدیث دلیل است بر نفی ترفیاز علم طب و آن  
 استصلاح تربیت و هواست چنانچه مطلوب است استصلاح آب  
 و حفظ حرکه بصلاح این چیزها و در اصلاح بدن و اعراض  
 مزاج است ترجمه حدیث برسد نه که ما در زمین اقامت داریم  
 که اسم آن ابی است و در ترفیاز یعنی زمین بسیار کبانه و مرتفع  
 حیوان ما است و در وان و با دارت و یا کنت و باء آن نه  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعها عندك یعنی حجت کن  
 ازان زمین فان من القوف السلف یعنی تلف از سکناي  
 اماکن و باقی حاصل میشود نظر کن که طیب روحانی و جمالی  
 صلى الله عليه وسلم تا چه اندازه امر بحفظ صحت فرموده و نگفت  
 که نزل کن که بی نفع برنگ آسیمی واقع نمیشود  
 (وقد سأل حفظ الله ابا از شرط تداوی است که طیب مسلمان  
 باشد و جوای طهارت دو شرط است) اینها خیل جای افکند  
 و عیب است که اثنان دره جان عاقل را مر سوزاند چنان با  
 وقتی فکر میکنی یک طیب مسلمان ماهری که بی فدی بفرستد  
 اگر نا در باشد ادویه مؤذات و مرکبات ما خود که استخراج  
 نموده یا اخرا از غریبان خرید نمایند حال مسلمانان فریج  
 که همه علوم از دست داده سوی الله کی از علم دیانت

که افرادی

که افرادی انرا میدهند که در هر قسط با با نستان شکره منقوله  
 مگر علوم دنیا با علم دیانت لازم ملزوم احد بگر نیستند  
 که علم دیانت روح و علوم صنایع کالبه باه ایا بقاء  
 روح بدون جسم متصور است عجب تر است که فقهاء و مجتهد  
 در ربیع اخیر از فقه در کتاب چهار ذکر فرضا کفایت کرده اند  
 مفادش واجب است بر اهل شهر یا قریه که دارای ما محتاج  
 مهمات و ضروریات خود باشند از کله و جزئی ما محتاج الیه  
 من امور المعاش از همه صناعات و مخترعاتی که احتیاج بان  
 باشد و اسباب دفاعیه از هر حیث دارا باشند که بتعاضد حفظ  
 دیانت و وطن خود نمایند و در بینا مثل عزیز و با صنعت  
 باشد که دشمن نتواند با بیان جمله نمایند و اگر در تحصیل  
 اسباب امور و آلات دفاعیه اهماال و ستر کردنه  
 همه عاقلی می باشد یعنی از سوزن سازی تا بالون  
 بازی و هر چه میان اینها باید از حاصل خود حاکم  
 بر آورده شود تا احتیاج بدیکران نداشته باشند عجب است  
 که خرد فقهاء زمان این مباحث در ابواب خود تفرقه می نمایند  
 ولی چون دیده اند کس در غیر علوم فقهیه بحث میکند  
 و ترغیب مسلمانان بتعلیم صنایع و طبایع و جغرافیه





و دیگر علومی که فرض کفایت است مثل علم هیئت و فلك و حساب  
 هندسه و علم معدن و نبات و حیوان و سایر علوم این دنیا  
 نسبت آنرا بزندقه و بیه یا نبی میدهند و حال آنکه خود  
 فقهاء رضی الله عنهم آن علوم را از فرض کفایت و النسبه اند  
 و برفقه کفایت تعلیم آن بر مسلمانان فرض کرده اند  
 و حال آنکه جمیع این علوم از دین است پس علم برد و قسمت  
 که تعلیم هر دو واجب است تختیمی علم آفاق و انفس است  
 یعنی معرفت عوالم علوی و سفلی و انفس بقدر امکان  
 و علم ثانی علم شریعت است این کلمات خارج از صحبت اینها  
 جواب سائل نبیند که هر دو صحت تدوی اسلام طیب شرط نیست  
 چرا که سلف و خلف همیشه پیش اطباء نصاری معالجه می نمودند  
 و فقهاء و رحمهم الله هیچ فرموده اند درست است در تدوی اعتما  
 کردن بقدر طیب حادثا اگر چه نظران باشد و واجب نیست  
 جو یا نه از ادویه شان که ظاهر است یا نه بلکه از غذا و  
 شراب و لباس شان جو یا نه واجب نیست استعمالش جایز است  
 و بتقدیری که دو آنجس باشد اگر نفع آن معلوم است اگر چه بقول  
 طیب باشد درست است تدوی چه آشامیدن و چه بیدن ما لیدن  
 و چه تنقیه و چه تلغیح و یا غیرش مادامی که ضرر ظاهر نباشد

و علماء و رحمهم الله از برای ضرورت ضرب بول را جایزه دانسته اند  
 فائده و تقدیر علیه الصلاه و السلام علیکم بالتشفا و بی یعنی  
 القرآن و التفسیر جمع و موده میان طب الهی و طب بشری و بین  
 فاعل جلی و فاعل روحانی و فاعل اجساد و طب ارضی و طب  
 و در منبری شریف است باینکه کما کفایت بتعالیه و کما کفایت  
 اصل شفا و روحانی و جسمانی است که یعنی ابطال کسبه اجسام  
 و اسباب را بلکه عمل نماید با کما مامور شده اند و سعی در تحصیل  
 رزق نمایند و طلب توفیق و اعانت را از خداوند نمایند  
 که اعمال و اجتهاد ایشان را انجام و نیتی بخشد مثل فلاح که  
 در زمینی اندازد و انرا شیخی میکند بیشتر مضرخ و التیام و کلاه  
 رت او بیاب می نماید که در شیخ آفات و عاهات از آن که و بار  
 برین می باشد و بعد از آن که در هر جزای عزیز و جلیل  
 در اتمام تعلیم او و در هر طریق رزق داد  
 تعلیمانی در حلیت صحت و دفع مرض بگیرد  
 یا بای کفایت است

۲۶

پس اگر گفتی رضا بقضا واجب است پس شاید تلاوی خروج از  
 رضا بقضا باشد جوابت از جمله رضا بقضا، ضای تعالی  
 متصل است بمجربان آن بمباشره و استعمال آنچه خداوند انرا  
 سبب فرموده پس خواهی تشنه آب را که تشنگی هم از جمله  
 قضا و قدر است و باید بقضای خدا که تشنگی تفریر کرده راضی باشی  
 و حال آنکه خداوند جل شانده ما را امر فرموده که از آله تشنگی  
 را با آب نمائیم قال الله تعالی و لیاخذوا حذرهم من جرأ فی  
 اهریکه و استعاده تدارک فرموده هرگاه نافع نیست که  
 ضای قدر باشی پس چرا خداوند امر بمجال فرموده  
 یا اینکه استعاده و تدارک را از برای دفع و کار بجزم و حذر  
 و توقی از قدر بلکه آن استعاده و جلو گیری عینی قدرت  
 پس معنی رضا ترک اعراض از خدای است اظهار او مضاراً  
 بادقت نمودن در عدم توصل بخمارش و آن حاصل میشود  
 بحفظ او امر و ترک نوعی پس بران این نکته را نه بترک تعالی  
 اسباب است هرگاه اسباب متروک شود امور گویید بترکی  
 تعطیل خواهد شد آیا میشود که عاقلی این ادعا نماید  
 بلکه خداوند جل شانده که تشنگی را تفریر کرده و سیری هم فرموده  
 طعام تفریر فرموده پس که تشنگی تفریر خداست و سیری  
 هم تفریر

۲۷

و خوردن هم تفریر و آن فرار است از قدر خداوند که تشنگی  
 باشد بسوی قدر آن که سیری باشد بخوردن طعام را و قول السائل  
 حفظ الله تعالی و ایضا اگر اعتقاد بحدی قضا باشد برای چه  
 خداوند ما را امر بدعا فرموده ادعونی استجب لکم و در مثل و  
 قنیر شرف قضیت چه فرق است میان دو او دعاء در رد قضای  
 مقدمه جواب حرف میزنیم در فضل دعا و طلبیدن آنرا تا کپی  
 نقله اعلم که اذکار و آیات و ادعیه و ادویه استعمال کرده  
 میشود از برای حصول شفا و دفع بلا و آنها همه نافع و مفید  
 و شافی است بقضای خداوند و قدر و میثاق الهی  
 پس هرگاه خلاف شود که اثر و نتیجه و فائده بختیست  
 آن با سبب است یا سبب ضعف تا اثر فاعل است چنانکه  
 ضعف قلب و مستی عقیده در داعی موجب جود است  
 مثل سبکان که ترک کتیبه نافع است یا تأثیر لکنر و  
 یا قتل و محاربا و یا ضعفی در آن باشد مثل دعائی که محال  
 و یا عه و ان باشد و یا آنکه مانعی از حصول اجابت است مثل کله  
 حرام و ظلم و غلبه ذنوب و شهوات و لهو و امثال آن است  
 بر آنکه دعا نافع است از آنچه نازل شده و آنچه نازل نشده  
 قال الله تعالی و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و قال رسول الله  
 صل الله علیه وسلم الدعاء طوم من العبادۃ ثم تلا و قال ربکم ادعونی  
 استجب لکم رواه ابن ابی شیبہ و ابن حبان و الحاکم و الامام احمد

وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد القضاء الا الدعاء ولا يزيد في العلم  
 الا البر رواه الترمذي والبيهقي والحاكم وقال صلى الله عليه وسلم لا ينفع  
 حذر من قدر والدعاء ينفع مما نزل وما لم ينزل وان البلاء ينزل  
 فيلقاه الدعاء فيعتلها ان الريم القيمة رواه الحاكم والطبراني  
 وحدثت بياره اذ ين قبيل وارثا وانه ذكرته كفايت است  
 اكر كسر بر سه بر كاه حذرنا فنع ان قدر بنا شه ورد  
 قضا هم ينشود پس فائره دعا چيست ر جوابش از جمله  
 قضای است که ردش بر عا باشد پس دعا سبب است که مرد  
 قضا و استجاب رحمت کند مثل آنکه سبب است از برای  
 دفع ستم و زره سبب است از برای دفع تیر و کدنگ  
 حصون و خناب قاصد دیگر چیزه از اسباب دفاع و وقایع  
 از برای حفظ و نگره داری و آب سبب است از برای رویافتن  
 گیاه را از زمین ر خضعه آنکه خداوند جل و علا  
 امر با تخا ذالت حرب نموده فقال واعده اللهم ما استطعت  
 من قوة ومن رباط الخيل  
 مثل سپر که ملاقی تیر میشود و با هم مداخله میکنند پس  
 كذلك دعا و دعا با بلا و ازار متلاقی میشوند و با هم  
 مداخله میکنند و داعی و متداعی سالم میشوند / بدانکه از  
 شروط ایمان و اعتراف بقضاء و قدر نیست که شخص مجرد از  
 سلاح و دروغ و حصول استعمال ادویه و دفعه و دفعه  
 شود و حال آنکه خداوند فرموده خدا و احدی که بلکه رباط اسباب  
 بمسببات

مسببات، ان قضاء اول بعد انجانان است که کلمه البصر او اقرب است و  
 نزدیک تفصیل مسببات بر تدریج تقدیر آن قدر است و حذائی که خبر را  
 معذکرده بسبب را معذکرده و وانکه معذکرده شر او معذکرده برای دفع  
 ان سببی لا یس متاقص در میان این مورخو نیست و حال آنکه اشاره  
 باین بحث در حیز موضع گذشته و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدعاء  
 يرد القضاء المجرم وليس ينفع اكرم على الله من الدعاء  
 و جود کلام بر حکم تداوی و عدوی و دعا با شهادتیه بالکی نیست  
 که احادیثی که در شأن عین وارد شده ایضا نمایند چونکه این بحث  
 در باره مطالبه کوره نیست از جمله احادیثی که در باره  
 رضی الله عنهما روی است و ای رسول الله صلى الله عليه وسلم فی بینه  
 جادیه فی وجهها سفعة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 استرقها فان بها النظر رواه البخاری و مسلم  
 سفعة انزلیت سیه در ریه و النظر العین و روی ابو هریره  
 رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال العین حق رواه  
 البخاری و کان علیه الصلاة والسلام یعود الحن والحنا  
 من کل شیطان وهامة و من کل شیء لاقته هامة جمع هوام  
 و ان هر زهر داری که میکشد مله و غ را مثل هار و لاقته  
 یعنی هر صاحب لمی و ان صاحب نظر است که بنظرش هر امر  
 بد در منظور را میرساند و عائشه رضی الله عنها روایت کرده  
 که رسول الله صلى الله عليه وسلم لما امر صيفي فودعه رقيه را از  
 عین جو یا ستم متفق علیهما و از عائشه رضی الله عنها روایت  
 که عاین را امر فرمودی و ضد بکبر و لیس از ان معنی بیان را نقل کند  
 رواه ابو داود و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است  
 که عین را امر فرمودی و ضد بکبر و لیس از ان معنی بیان را نقل کند

که در حال صلوات الله علیه و سلم فرمود عین حق است اگر چیزی بود که سبقت  
 بر قدر میگرفت چشم بر آن سبقت میگرفت و چو با خدا سخن از شما  
 که غسل را کند تا آن منفصل از اعضا بر معین باشد یعنی شفا غسل کند  
 اخر جرم مسلم و الترمذی کیفیت غسل آنکه عین بشوید روی خود و  
 و دو دست و دو مرفق و دو زانوی و اطراف دو پایش و داخل اذنان  
 که غسل غسل جمع شود در قدر حی و ریخته و مالیده شود آن آب را  
 بر شخصی معین یعنی چشم زخم خورده را و قدر در پشت سرش مقلوب  
 بر زمین بیندازند پس بری میشود و صحت یابد معین باذن الله هكذا  
 رواه الامام مالک در موطای خویش را و عند مالک عن حمید  
 ابن قیس المکی قال دخل علی ابي الحسن رسول الله صلى الله علیه و سلم بابی  
 جعفر فقال لخاصتهما مالی امرهما ضار عین فقالت الله لشریح  
 الیهما العین ولہ عیننا ان شترقی لهما الا ان الله لشریح  
 یوافقک من ذلك فقال استرقوا لهما فانه لو سبق شیء القدر لکففت  
 العین حکما گفته اند در چشم عاین یک قوه سیمه موجود است  
 که ضاوند جرشانه او را بان مخصوص داشته و هنگام نظر از روی  
 اعجاب و یا حسد و یا غبطه آن سیمه منفصل میشود و متصل بعین  
 بعین شده و او را از بین میکند و یا تلف میسازد و این چیز است  
 محسوس که انکارش ممکن نیست و بسیار اشخاص هستند  
 که باین خاصیت اشتهار دارند  
 و هم گفته اند که نوعی از افعی موجود است که چون بجهت  
 در شخصی را نظر مودری زهرش مثل تیر در جسد و دل آن  
 صلیت میکند و هلاک میشود تا شیرات نظر و نفوس و طبایع چون  
 تا شیرات اصوات که مفرح و محرز باشد از همان قبیل است  
 بدانکه

بر آنکه رقی و تقاویذ فائده دارد چو نکه بقبولیت گرفته شده  
 و مصادفت اجابت نمود پس رقی و تقویذات التبا و تفریح است  
 نزد خداوند سبحان و تعالی تا آنکه او را شفا کرامت فرماید  
 چنانچه بر او اوصحت می بخشد و آن رقیه که سحر و ضد موم است  
 چون بغیر طری و مجهول المعنی باشد اما اگر بزبان و اسماء الهی باشد  
 مستجاب است رسول الله صلى الله علیه و سلم از نثره سئوال  
 فرمود آن از عمل شیطان است ذکره احد و ابودور و نثره  
 کشودن سحر از مسجور است بسحر مثل ان و همان است که از عمل  
 شیطان است پس سحر از عمل ان است که ناسر و ملتش تقریب  
 بان میجوید بعملی را که دوست میدارد  
 و نانی نثره برقیه و نعدوات و ادویه وادویه است پس اینها  
 و مستجاب است روایت کرده است عوف بن مالک که در جاب علیه  
 رقیه را استعمال میکردیم پس گفتیم یا رسول الله چه میفرماید در رقیه  
 پس فرمود از این عرصه کردیم باکی نیست رقیه محتسب اگر کاه  
 در آن بنا شده رواه مسلم و فی لفظان البی صلى الله علیه و سلم  
 انان رجل فقال یا رسول الله انک نضیت عن ارقی وانا ارقی عن العفر  
 فقال من استطاع ان ینفع اخاه فلیفعل رواه مسلم  
 نهی که وارد آمده از رقیه کلمات است استی و الله اعلم و صلوات  
 علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم و وقع الفراغ من جمع هذه الالفاظ فی رجب  
 جامعها الفیقر الی الله من عبده الواحد بن محمد فرامدنی فراع ترجمه در رجب  
 سال ۱۰۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم چون مقصود از ترجمه جوابی که در سؤال از  
 تلیف جهت دفع دادم بودم محض توضیح مطلب بودم در زین  
 مناسب که اجدها سئله که از مصر و فارس رسیده هم بنده مقصود  
 از جواب با هذواد که بطریق تلخیص مختصرا ترجمه نمایم  
 سؤالی که از یمن برای علماء از هر طرف ارسال شده  
 علماء اسلام چه میفرمایند در حکم تلیف از طاعون جائز است یا نه  
 آیا تلیف از باب تراوی است مع آنکه دو و بعد از اصابه مرض  
 استعمال میشود و تلیف پیش از اصابه است و اگر کسی از ترس طاعون  
 تلیف کرد و مصاب بطاعون شد که چنانچه تلیف شد آیا عاصی است  
 یا نه آیا تقایم اسلام ایشان عذوب میکند یا نفی میکند آنرا  
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المفضل السره الخ و بعد فیقول الفیتر  
 الحاله سبحانہ یوسف جلی الشراجمی این سؤال از دو مقام است  
 و سؤال از مقام اول سه نفع است یکی حکم تلیف از جواز و عدم آن  
 دوم بودن تلیف از دواء شرعی یا آنکه دو و بعد از درد است  
 و حال آنکه تلیف پیش از مرض است (سوم) حکم شخص مصاب بطاعون  
 بعد تلیف چونکه مرد یا عاصی است یا نه (الثانی) سؤال عن  
 یک چیز است و آن بنوشت عذوب است شرعا  
 (فالجواب) پس جواب از این سئله هم دو قسم است یکی قسمی

متضمن

۳۰  
 متضمن اجوبه ثلاثیه است و یکی قسم متضمن جواب است فقولا  
 وباللہ التوفیق جواب اول محتاج است طالب و کشف آن بمقدمه  
 که مشتمل بر معرفت علم طب و بیان حکم آن است در شرح تفریط  
 در اصطلاح علمی که دانسته میشود بان حالات بدن انسان از جهت  
 صحت و مرض از برای حفظ صحت موجود و در آن خود که در علم  
 و اما حکم آن دانسته میشود از اخبار و احادیث عن اسامه بن زید قال قالوا  
 یا رسول الله استأوی قال نعم تذا وواجبا و التمسنا الله لم یوضع ذاء  
 الا وضع له شیئا فخر ذاء واحد الا الاخرم رواه الامام احمد  
 و ابو داود و الترمذی فی ابواب جلدیت ما خود میگوید که تذا و  
 حرمین و تذا در طب روی آورده و تذا در قلب مریض بر قلب  
 و تقویت قلب طیب بر وضع دواء و اشارت مریض بر نشان  
 اسام بن زید را غیر از تذا وواجبا و تذا بر این احادیث جاریست  
 است است و آن طریق تلیف و معامه تذا وواجبا و تذا وواجبا  
 تذا وواجبا است که از آنجا و تراوی کرده اند و یکو بنده هم  
 چیز بعد از تراوی است و تذا وواجبا تذا وواجبا و تذا وواجبا  
 این احادیث است تذا وواجبا تذا وواجبا تذا وواجبا تذا وواجبا  
 تذا وواجبا تذا وواجبا تذا وواجبا تذا وواجبا تذا وواجبا  
 چرا که تراوی هم از تذا وواجبا است پس رعایت اسباب منافق  
 تذا وواجبا است پس معلوم شد از احادیث که تراوی سینه است

باید

و از جمله طب تلقیح از طاعون است هرگاه بخت بر معلوم شد  
 که تلقیح مفید است یا بظن یا بخت طیب حاذق آنکه تلقیح نافع است  
 پس آن دوائی است شرعی بدون ریب و شک و شبهه و حکم است  
 چرا که در مقصود بر بعد از وقوع مرض نیست و مانعی هم نیست  
 از دوائی شرعی باینکه تلقیح الم و ایسی دارد چرا که با مر رسول  
 طیب عرقی از این بخت کعب بر روی او از ادای کرد رواه مسلم  
 معلوم است که اولی آن از الم تلقیح بیشتر است پس دانسته شد  
 که تلقیح برای طاعون مجرب حرام نیست بلکه سنت است و احکام  
 حکم است استجاب و حافظ صحت است نه رد کننده آن و حکم نیست  
 آن جواب از مسؤل عنه ثانی در مقام اول میباشد و آنکه در  
 مقصود به بعد مرض نیست بلکه در وقت است چنانچه گذشت  
 حافظ است مرصحت و باز آورنده آنرا و اما جواب از مسؤل  
 عنه الثالث در مقام اول و آن حکم مرده بطاعون بعد از  
 تلقیح پس آن عاصی نیست چرا که تدوی تلقیح سببی است  
 عادی و در تخلف مسببات از اسبابش که جایز است باکی  
 و ملاصتی نیست چه نکه کسب می مرینده در تحصیل مسببات  
 و اما قسم ثانی از جواب است  
 فنقول عدوی سرایت مرض است از شخصی شخصی دیگر سببی است  
 عادی از اسباب عادی که خداوند تعالی مسببات را نزد آن  
 ایجاد می نماید

نزد آن ایجاد می نماید و گاه است که هم ایجاد می نماید چرا که خداوند  
 خالق و موجد همه چیز است اگر خواهی مرض را بدون عدوی  
 ایجاد می نماید و اگر خواسته باشد سرایت از بدن در بدن دیگر  
 می آفریند و سرایت مرض از مریند در صحیح امری محسوس است  
 منکر نیست و حکم حکم محسوس است و این جواب بهتر چیزی  
 که گفته شد در کتابت مرض و صلوات الله علیهم تا محمد بنی الامی  
 و علی و وجهه وسلم و تقنا الله بپرگانه امین امین محتررا  
 فی ۲۲ شعبان ۱۳۳۴ هجری قمری در مررها الفقیر الی  
 الله خادم العلم بالاذهر الشریف یوسف چلبی الشیرازی  
 ما فتی به حضرة الاستاذ الشيخ یوسف چلبی  
 العلماء الشافعیة بالجامع الازهر فقه  
 شیخ الجامع الازهر ۲ رمضان  
 ۱۳۳۴ هـ  
 وقع الفراغ من الترجمة ليلة ۱۲ رجب ۱۳۴۳  
 بقلم المترجم عبد الواحد بن محمد فرامرزی  
 حیون از علماء فارس حضرت العلامة مرحوم الشيخ محمد صفی  
 رحمه الله و برادرش حضرت فاضل علامه الشيخ احمد زید

هم در این خصوص منقول شده بودند و جواب داده جواب اینها را  
باختصار بخند اقول احادیث و بسط ترجمه نموده و نیز در  
بزرگ بحال هم در این امر است و آنچه از یک شکایت است  
والفاظ و عباراتش متقاربت است

الاجاب

اللهم اهدنا للصواب علماء اسلام اجماع کرده اند  
بر جواز تدوی از امراضی که اختلاف دارند که آیا تدوی  
افضل تر است یا ترکش مذهب جماعتی که از ایشانند امام  
شافعی و مالکی که تدوی افضل تر است بدلیل احادیثی  
صحیحه متواتره که امر به تدوی نموده و در باب حصول شفا  
می بخند امام زکریا فرموده آدمی بگوید است بر حیوان  
و حفظ نفس و بدن مخلوق لایزال استماع مختلفه  
و قدام و حفظ آن بقدریل مزاج است و آن با استعمال نافع  
و دفع ضار است و آن تدوی است و صحیح است ان الله عزوجل  
وضع فی انبیاء خواصا فمن انکرها فکفر فکفروا  
امر است و امری خوب است و لکن واجب نیست بلکه است  
بس معالجه با استعمال دواء یا دفع یا ایذاء فحق  
دفع عده وقت مرض جائز است خلاصی در جواب آن نیست  
از رسول وارد است

از رسول وارد است و این تلقیح حفظ صحت است و حفظ صحت  
شرعاً مطلوب است استفرغانات مشهور نزد حکماء از باب  
استعمال دواست و بیک حصول مرض و در استعمال دوا قصد  
حجامه و نیز سنا و گی از خوف حصول مرض نوع اذیت و ایلام است  
و استعمال اینها که متقدم بر مرض است از نوع حفظ صحت است  
و تلقیح از همین نوع است و در قصد و حجامه هم نوع اذیت است  
که از خوف مرض استعمال میکنند که از باب حفظ صحت است  
و مثل این احادیث که دلالت بر حفظ صحت داشته باشد موجود است  
و درین قدر کفایت است

منکر تدوی اگر جهت مفضولیت است و یا انکارش جهت  
و بهر نوع منکر باشد یا عالم مجتهد است که عارف بادله و احکام است  
و یا جاهل مطلبی است که بدستار سفید سر خود را نیز درک نموده  
شخص مدعی اول بر این مسلم نیست و اگر از استثنای است  
قابل جواب و اعتنائیست و العلم عند الله  
حرره العبد الایثم محمد حنفی بیا عهد الله  
جوابه مخیر فاضل شیخ احمد نور بر سوال مذکور

الاجاب

اعلم ان تدوی جائز میباشد بلکه قائل بنیست و فضیلت دواینه

که مجتهد منکر است و امری با لای ان نیست

و بعضی قایل بوجود بند بدلیل قد له صلوات الله علیه و سلم تداوا  
 یا عباد الله فرمودند تداوا امر است و امر برای وجود  
 میانه و ادله جواز قنای بسیار است و واضح و مشهور است  
 و خداوند آن ثابت است هیچ عاقل انکار نمیکند و هیچ سائل  
 نمیبرد سوال و بحث در عرض بدن بر مرض و مباشرت  
 با میده نجات ازان و یا سالم شدن از بزرگتر ازان مثل تلقیح  
 از جدری و یا از طاعون علی ما فی السعال با میده نجات ازان  
 و یا از مضرتر ازان از دفع مملح بان جایزه است شرعا و  
 نقل و عقلا اما شرعا ایلام عاجله است با میده دفع مضر  
 یا نفع اجلی که مضمون است بجزیه و آن جایزه است بقیاس  
 حجامه و فصد وکی و ضرب مهمل و قطع عرق انکارش ممکن  
 و معقول نیست اگر منکر بگوید عرض بدن بر اذیت شرعا  
 ممنوع است <sup>است</sup> جواب دادیم که این مطلب عمومی است بلکه  
 خصوصی است ممنوع است و قوی عرض صحیحی نباشد و اینجا  
 عرض معتبری موجود است و آن خوف در آتش و افسار است  
 و حال آنکه اصد لیون و فقها متفقند بجواز ارتکاب  
 منعی عنه هر گاه بیم و قوی است در آتش و افسار  
 اما جواز تلقیح عقلا چرا که اجساد بشریه متوافق و  
 متماثل است

و یا از طاعون علی ما فی السعال با میده نجات ازان

و قوی

و متماثل است و مختلف است در ارتکاب آن و متماثل است  
 باعتبار نوعی قایل استقام و مستقیم است نزد  
 وجود مضر یا فاسد است از آنکه بظان منطوقه جناب است  
 پس چون قبلیه داده شد بقول مملح بنوعی ضعیف ازان  
 استقام و بزرگتر است و شروع کرد در افساد و نابود کردن  
 آن قوی کرد او را ضعیف با اطلاع پس طویا طبع است  
 عالمه بقیه خود علیه ران نوع ضعیف کرد و او را  
 ضعیف کرد آنرا ضعیف کرد و قوی در خود حاصل  
 کرد که هیچ مرض را از خود دفع نماید مثل مقتله و  
 و قوی شکر و بیاض ملاقی بود در وقت اول و عقلا پس  
 اثر استعدا مظلوم میشود در غالب اول استعدا اثر  
 یا شکر و قلیل ملاقی بود و ضعیف است ازان  
 غلبه یافت پس جس ضعیف را از بیم عالمه ازان  
 غلبه می یابد و تلقیح اثر را پس عرض مذکور که این  
 فایده است عقلا چرا که عقل وجود فایده جایزه  
 و بجزیه بیم ثابت شده و آنچه فایده اول و جایزه است  
 پس تلقیح جایزه است و آن مظلوم است و افسار است  
 عقل و افسار ترین در ایل است چرا که بیم است



و نضارت طیب و نجاسته دوایی مانع از جوارز نیست  
چون این مطالب فهمیری و حق با بیضاح ادله صحیح شرعی  
و عقلا بر تو هو بیا و مکشوف منه میدانی که منکر تلفیح از طاعت  
هیچ در منع تلفیح ندارد و الله اعلم والسلام

حرره الاطراف احمد نور بن محمد اله

خیلی محل عجب و افسوس است از منکرین تلفیح از طاعت را  
حال که عدم ایستادن از حرره تلفیح میکنند چونکه ایضا امر  
عاده شده و از دیر وقت موجود و حقه اول و معقول است  
چه فرقی است میان تلفیح طاعت و تلفیح حرره و حال آنکه  
طاعت شده و عطف است و چون تلفیح از طاعت  
در هر جا شیوع یافته عموم اهل ملل مختلفه از وثنیین  
و غیر هم منکر شده با الله العجب این چه عملی که اهل  
ملل همه منکر شده رد کردند و بعضی منتسبین به علم میکنند  
که استعمال دوائی کافرانیه نیست

مسلمانا تا عمل کند و بلکه سنج باشد چه میا که البس و شربه  
ایشان ظاهر دهنه و اویدشان را نجس و حرام و ممنوع  
کرده مگر لباس مادر نماز و دیگر عبادت و شرعیه است  
حتی کفر کرده ما از منوجات کافران است تا چه رسد  
به حیثیت بد قایم ما محتاج ما را معرفت حلال بقدر و عقل  
ادراک نمیتوان کرد ما که عقیده داریم که تلفیح از طاعت  
جائز و مستحب است استناد بر حدیث نه اولیا عباد الله

داریم

و این تلفیح از جمله مداوات است منکر باید دلیل حاضر کنه که تلفیح  
مستثنای مداوات است والا انکارش عین غرض و سفاقت است  
اللذکهدینا وایاه ووفق له بعد الحق و الرجوع عن التمام و البطلان  
والله اعلم بالصواب حرره الفقیر الی الله عبد الواحد بن محمد



